حیّ قدیر سمیع بصیر علیم عفو جلیل سلام بدیع

ح ق س ب ع ع ج س ب

ب (باقی) واسماء مبارک که پانزده اند بتکرار هر یک اسم بعدد ۱۵ اشنی ۳ میشوند

اینست حاضر ناظر شاهد قدوس ودود

حیّ قیّوم ظاهر باطن غفور رؤف

نور هادی بدیع باقی اوّل دوره از حرف

ش بدینطریق نماید این شاهدست بدین کلمه راست و پانزده کلمه منعکس

است یعنی پانزده دوره بطور دوره قادری و شغل ثلاثه شاهد یکه

حاظر است حاضر یکه ناظر است ناظر یکه شاهد است شاهد یکه قدوس است

قدوسیکه ودود است ودود یکه حیّ است حییکه قیّوم است قیّومیکه

ظاهر است ظاهر یکه باطنست باطنیکه غفور است غفور یکه رؤف است

رؤفیکه نور است نور یکه هادی است هادی یکه بدیع است بدیعیکه

باقی است باقی ادوار هر با همین طور خیال باید نمود —

کشف الرّوح یا احمد را در راستا یا محمد را در چپا یا رسول الله را

بر دل خود ضرب کند **دیگر** یا احمد را راستا یا محمد چپا و بر دل یا مصطفی ضرب

کند بطور سه ضربی —

دیگر بطور شش ضربی یا احمد بطرف آسمان یا محمد بطرف زمین —

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخهٔ متبرکه قرابادین چشتی

یعنی آن نسخهای مراقبات و اشغالات که بطور معالجه در کتاب طب روحانی بمعالجة النفسانی ذکر یافت بطور اختصار می آید و بطریق حروف تهجی نوشته میشود و نسخه معالجه مرض که در یس ذکر یافته است و طریقه ترتیب آن ازینجا باید دید

الطریقة مراقبه انا اسم الله ملتوی بر ظاهر بدن خود تصور کند یا جملهٔ اعضاء ظاهری را بهیئت اسم الله تصور کند بعده چشم به بندد و تعلیم نقش الله در مضغه بعده در فواد بعده در ضمیر بعده در سر بعده در خفی بعده در اخفی انبویسد هرگاه درین مرتبه رسد اسم ذات بمسمی که انا است رساند اسم آنجا نماند مسمی که انا است باقی ماند درین صورت انی انا الله قرار دهد

بعده مسمی انا

بعده مسمی انا بمراتب مذکور بگرداند با ینطریق انا خفی انا سر انا ضمیر انا فواد
انا مضغة انا جسد وچنان مستغرق گردد که از طرف خود خیال نیارد و اگر درین
مراقبه خطره بردل گذرد او را وهم نداند اگر جلالت بجلال او تعالی نسبت کند و اگر
جمالیت بجمال او تعالی خیال بندد و از مشترکست ما بین الجلال و الجمال عین تجلی
ذاتست غیر او تعالی نداند درینجا غیریت بر خیزد و جمال بیچون و بیچگون استیلا
آورده محاصره ناسوتی برهم خود زد و از ملکوت گذشته جبروت بروحاصل آید
و صاحب لاهوت خواهد شد از عمل کردن همه فوایدروشن خواهند شد
انشاء الله تعالی۔

مراقبه انا بین ید الله حضور قرب او تعالی بر خود مستولی گرداند
و بداند که من در میان هر دو دست قدرت او تعالی محصور هستم و این مراقبه را
حضرت خواجهٔ خواجگان محبوب خدا سید نظام الدین اولیا زری زر بخش
رضی الله عنه بسیار دوست میداشتند و این مراقبه جبروتی است سالک را
از خود فنا میکند بحق بقا میسازد و طریق آن همین ذکر کند مولانا برهان
الدین شاه جاندار خلیفه محبوب خدا حضرت سلطان الاولیا در کتاب
خلاصة اللطائف تحریر فرمایند رایت شیخی مخدومی شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره فی المراقبة فاذا ردت بعض الاوقات فی مجلسه مرة رایت

جالساً ساکناً بحسن الاجتماع ولا یتحرک من ظاهره شیٔ وهو
فائح غیبه فما عرفنی فقال من انت فما ذا رأیت ارت ان ارجع
القهقری وهو یدور فیه فاند سکوتم ثم ارحمنی فقال ینبغی للفقیر
ان یتصور فی قلبه خاشعاً انا جالس بین یدی الله ثم قال لی قم و
اجلس مع الاصحاب انا مشغول در اخبار الاخیار از زبان خواجه عزیز الدین
صوفی نبیره حضرت خواجه عالم گنجشکر مسعود چشتی رضی الله عنهما ذکر رست که حضرت
محبوب خدا پیر دستگیر خود را مدظله دیدم بر چهار پائی نشسته مستقبل قبله و چشم
مبارک جانب آسمان کرده مستغرق حال حق گشته من حیران شدم چون قدری
گذشت حضرت خواجه مثل گنجشک بلرزید بعالم وجود باز آمد و دست بر رو مالید
و مرا برسید و شفقت فرمود عرض کردم مجاهده چیست فرمود حرقة القلب
من الالتفات الی غیر الله والاستغراق فی طاعة الله

الطریق فی مراقبه اسم ذات که الله است این مراقبه اسم ذات از حضرت خواجه
نصیر الدین روشن چراغ دهلی رضی الله عنه که بحضرت خلیفه اعظم سابق التارکین مخدوم
بدر الدین صاحب ولائت بدایونی و خلیفه دوئم حضرت خواجه شاه بنده نواز گیسو دراز
رضی الله عنهما رسید باین طور یست که قلب عنصری خود را مثل آسمان و اسم ذات
را مثل آفتاب بصورت منعکس در پرده مکتوم قلب تصور نماید هر گاه اندرون و بیرون

ندر بیرون

قلب منوّر گردد بمقام سری باز بمقام شمسی بینی را ست که اصل است
و بر مقام قمری بینی منعکس و فروع او دانسته و باز بمقام قلب عبرت باز در
وسط پیشانی باز در ام الدماغ بعد از آن بخیال الله نور السموات و الارض
همه جا نور ببیند تصوّر ثم استوا علی العرش نماید و بر لامکان رسد آن نور را
همه جا سریان دیده و وجود هر دو جهان مثل نقطه محکوک بخیال هم نخواهد رسید
فاینما تولوا فثم وجه الله غالب آید این مراقبه در پیران چشتیه نظامیه محبوبیه
رضی الله عنهم هر که لائق سجادگی می بینند بآن تلقین میفرمودند و این مراقبه از
حضرت رسالتماب علیه السلام بحضرة خواجه بزرگ رسید و از خواجه کلان رضی الله عنه
سینه بسینه به پیران عظام نظامیه مرحمت گردید و حضرت روشن چراغ دهلی
رضی الله عنه در آخر عمر همین مراقبه مستغرق بودند و این خاکسار مؤلف را
سینه بسینه از حضرات عظام موفت حضرت پیر دستگیر سید السادات
فرزند رسول الثقلین حضرت خواجه مد ظلہ بمنظور رسیده که ذکر مدام و نظارة
صابریه چشتیه بر کرا بر سجاده پیران عظام می نشانیدند این مراقبه اسم ذات
را باینطور تلقین می نمودند که بدین ذکر میکنم و بدون سجاده نشین دیگر کسانرا
تلقین نمیفرمودند باینطور که اوّل دل صنوبری را برنگ سبز تصوّر نموده
بر روی نقش اسم ذات برنگ سرخ تابان مثل ماهتاب تصوّر نماید چون

چون درین روش بکمال رسد الف اسم ذات را حذف نماید باقی ها همانطور بر
بر دل صنوبری منقش نماید بعد از آن لام اول را علیحده کند بعد از آن لام دویم
علیحده کند و حرف تصور کرده ها را برنگ طلا بر دل صنوبری خیال دارد و نور او را
در تمام عالم و وجود خود متبسط نماید چون این کرده در تمام عالم متبسط گردد لفظ
تعین وجود سالک از میان برخیزد و همین ذات بحت ماند پس طالب از ین مراقبه
بشهود ذات رسد و کشف حاصل آید بدون اجازت شیخ کردن این شغل
لائق نیست و حضرت خواجه قطب عالم بختیار رضی الله عنه در آخر عمر خود با ین مراقبه
همواره در استغراق میماندند

مراقبه بجوشش اربعه عناصر این مراقبه اربعه عناصر بواسطه حضرات
عظام خود خواجه بزرگ شیخ ابو الی عطاء رسول رضی الله عنه را از جناب حضرت رسول
الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم عنایت شده بود باینطور که اول را بشکل صنوبری
در تصور خود دارد و از مراقبه خاک شروع کند و بوقت تصور این مراقبه چشم
ظاهر و باطن بجانب سلطان محمود او لضیر ابدار دیعنی اول مراقبه خاک کند و قلب
خود را بشکل صنوبری برنگ زرد دواز دل تا زبان مقام عنصر خاک ست او ناسوت
میگویند و دیمقام حکومت شریعت است هرگاه مفهوم معلوم شود چون مدتی
برین بند و ق کمال مداومت نماید حقیقت از نور حضرت جبرائیل علیه السلام مکشوف شود

از دل واز جا بر

نور زرد از جانب سلطان محمود آید و بعضی وقت چشم کشاده نظر بجانب
هر دو بینی دارد که این مقام یار غار است و بدون آن حصول محال است
بمجرد نزول این نور ماهیت خاک یعنی دل و زبان که او را ناسوت گویند
مکشوف گردد باید که قدم ازینجا بیرون نهد و در تصور آب در آید یعنی چشم و
سر که محل آب و درجه ملکوت است و قلب را به رنگ ماهتاب تابان ملاحظه کند
حقیقت او از نور حضرت میکائیل ع معلوم شود باید که درین شغل پیوسته
با فکر و ذوق و تصور مشغول باشد و گاهی بچشم خیال نظر بر تارک سر گمارد که درین
مراقبه یاد و غار اوست ناگاه نوری مثل ماهتاب درخشان از جانب پدید
آید و تاریکی را بالکل رباید و ماهیت آب یعنی چشم و سر که مقام ملکوت است یک
بیک منکشف شود و درین مقام حکومت طریقت است باید که قدم بیرون نهد
و مراقبه بتصور باد به رنگ سبز کند یعنی قلب صنوبری خود را به رنگ سبز براق
در ملاحظه آرد یعنی از ناف تا بینی جبروت است و حقیقت او از نور حضرة اسرافیل ع
معلوم خواهد شد باید بذوق تمام بر شکل مذکور مداومت نماید تا که نور مذکور
به رنگ سبز بانواع ظهور از جانب بنیاد بینی پیدا آید و شوق کمال روی نماید
از مشاهده این نور ماهیت باد یعنی از ناف تا بینی که مقام جبروت است همگی مکشوف
گردد و گاهی گاهی نظر ظاهر و باطن بر بنیاد بینی یعنی که در میان هر دو ابرو کرده باشد

که در نیم مراقبه یار غار است و در نیم مقام جبروت حکومت حقیقت است
باید که قدم از حقیقت بالا و در مراقبه آتش عمل نماید و شکل قلب صنوبری برنگ
سیاه درخشان تصور کند و مبدای فیض آن گوش است که مقام لاهوت
است و حقیقت آن از نور عزرائیل علیه السلام منکشف خواهد شد باید که بذوق
تمام در مراقبه مذکور عمل نماید یکایک نور مذکور برنگ سیاه از طرف سر و گوش که محل
لاهوت است فرود آید و گاهی در نیم مراقبه بجسم تصور در پس سر الصوات نظر کرده باشد
یار غار است و صورت او گنجینه غیب و نور ذات است که در قلم نگنجد **بیت**
سیاهی زنگ او از نور ذات است ❊ بتاریکی درون آب حیات است ❊ درینجا
حضرت خواجه نظام الدین محبوب الهی رضی الله عنه میفرماید
لاهوت بیخ است ای پسر جبروت شاخ آن نگر ❊ ملکوت گلها آن شجر ناسوت
جمله بر شمر ❊ در مقام لاهوت حکومت معرفت است باید که قدم از نیم مقام بیرون
نهد و تصور کرده هو که شمع محمد است صلی الله علیه و آله و سلم مثل آفتاب
زرد و سرخ درخشان یا مثل شمع در خیال دارد و بتصور درین نور محو شود
و دیگر همه را ترک کند و هو انیم مراقبه اربعه عناصر از حضرت علیه السلام بجانب
خواجه کلان اجمیری رضی الله عنه رسیده از آنجا گوش بگوش سینه بسینه
از پیران عظام حضرات چشتی نظامی و صابری و ببرکت و توجه حضرات

شیخ کاملی

شیخ کاملی فی حضرت علیه السلام بحضرت بزرگ فرموده بودند که ببرکت
این شغل مراموراج نصیب شد انیم راقبه بهرکس تعلیم نباید فرمود مگر آنکه
یار موافق و طالب صادق و بمحبت شایق و بفیض لایق بود فهم من فهم -

شغل

باب المبادی

برشغل برزخ صغری تصور و رابطه صورت شیخ را گویند که بجای قلب
صورت بر سیرت شیخ را ملاحظه باید نمود هرگاه آن صورت بر سیرت بلطافت
گراید تجلیات حاصل آید و محبت و اتحاد و ادب الله تعالی عز اسمه رو نماید آن تجلیات
تنزیهی را نور نبوی علیه السلام والتحیات خیال نماید این برزخ کبری گویند
و هرگاه از وجود خود بخیال هیچ نماند و علم هیچ هم از تصور هیچ گردد تجلی سلبیهی
و برزخ اکبر و فنا فی الله گویند کیفیت برزخ در چشتیه نظامیه تصریحا و در رساله
سر خفی نوشته ام ملاحظه باید نمود

شغل

برشغل پاس انفاس لا اله الا الله پاس انفاس ناسوتی و شریعت و
اکثر حضرات ما علیهم الرضوان ببر آید و در آمد نفس این پاس را افضلتر تصور کرده
بتلقین آن فرموده اند لا اله الا الله یا شیخ یا هو این پاس انفاس ملکوتی و طریقت
گویند شعر پاس انفاس بدار ای بخرد ٭ تا ترا این قافله منزل برد ٭
الله الله پاس انفاس جبروتی و حقیقت است هو هو لاهوتی و معرفت است

پاس انفاس صفاتی آنست که همراه اسم ذات اسمی از نود و نه نام انضمام نموده
بآورد و برد نفس پاس انفاس میکنند و فائده اش در دنیا و عقبی بیشمار است
اما از همه اشیاء صفاتی پاس انفاس این دو اسم جمالی بسیار نیک و مبارک است
آن اینست بآورد نفس الله رحمن و ببرد نفس الله رحیم گوید بسیار
مفید است و اگر مطابق مطالب خود از اسمای جمالی و مشترک کدام اسم صفاتی
باسم ذات انضمام ساخته پاس انفاس نماید آنهم مفید تر است و اگر اسمای جمالی
صفاتی را باعداد نام خود مقابل نموده باسم ذات انضمام نموده بآورد و برد
نفس خیال داشته باشد هرچه خواهد از آن منفعت حاصل کند و در تحریر نیاید
موقوف بر کردن است ـ

بر شغل بهونگم بهونگم مار سیاه را گویند شاغل را باید که درین شغل
مثل مار بوقت حبس دم خود را فرو گذارد و این شغل مار سیاه نفس اماره را فرو
میکند بنابران این شغل را بهونگم میگویند و از حضرت رسالتمآب علیه
الصلوة والسلام بمرشدان ما سینه بسینه گوش بگوش رسیده
و حضرت پیران پیر محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
این شغل بعالم باطن بحضرت سلطان الاولیا محبوب خدا رحمة الله علیه
تعلیم فرمودند و حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه از ذکر بهونگم معراج حاصل شده
بود در مذهب

بود در مذهب شطاریه ذکر بهو گلم را هشت رکنی میگویند یعنی ملاحظه هشت
رکن دارد اول برزخ ذات صفات شد مد تحت فوق نور واین
اشغال در همه طریق مبارک باین الفاظ میکنند الله حاضری الله شاهدی
الله ناظری الله معی بوقت استعمال این شغل دم را حبس کنند و زبان در
حرکت باین شغل مشغول دارد در گاه الله حاضری گویند ان الله بکل شئ محیط
گوید چون الله ناظری بخواند ان الله بصیر بالعباد تصور کند و بوقت الله
شاهدی فاینما تولوا فثم وجه الله در خیال آرد و بوقت الله معی و
هو معکم اینما کنتم در تصور دارد و باز از نو گیرد و بعروج و نزول میکرده
باشد و بوقت این شغل دم بام الدماغ رساند و ضرب الله از جانب تحت دل بفوق
وی زند و بعروج و نزول میکرده باشد و بوقت گردنش تصور چراغ زرد بر قلب
خود داشته باشد و جلسه مربعه نشیند چند انکه یوما فیوما به تعداد زیاده میکنند مفید
خواهد بود انشاء الله تعالی۔

بخور مراقبه پنج گنج واین مراقبه را شغل طاقچه هم میفرمایند ازین که طالب بطرف
قلب عنصری که مثل طاق است متوجه میشود و پنج گنج برای آن میگویند که نور او
در حواس خمسه میرساند طریقش آنکه چشم ببندد و زبان بکام چسپاند و تمامی حواس
ظاهری که بسمع و بصر و ذوق و شم و لمس است و پنج باطن که حس مشترک خیال و وهم

و فکر و حافظه است یعنی بحواس عشره متوجه قلب صنوبری باشد و در جوف قلب صنوبری
نوری مثل چراغ بیند کاین نور چنان تابانست که تمامی مسام وجود مثل شعلهای نور بر
می آید و در همه کائنات محیط شده درین شغل تمامی جسم شاغل اکثر کائنات را
نور ذات عزاسمه می بیند و آنچه موسی علیه السلام را بر کوه طور حاصل گردید سالک بر
عرش الله تعالی آن نور را بچشم خود معائنه نماید کسان از دور درویشی را که شاغل
این مراقبه بود در آتش اشتغال دیدند که همه وجود و لباس او را آتش در گرفته است مردمان
دویدند درویش را خبر گردید از آن مراقبه باز آمد هیچ آتش نبود زانگو گویند که در اندرون
دامن فلان درویش غنوده بوقت شب چراغ روشن بود از برکت این مراقبه است
فهم من فهم

باب الجیم

جوارش جاروب بحبس دم و بطور پاس انفاس در رساله سراج الطریقت
نوشته ام بجهت مبتدی کفایت کند درین هم آسان میسازم که بخیال نفی بحبس
دم سر زانوی خود ایستاده عالمی را بر نفی آورده همه جوانب را نفی کند و جمله بدن
خود را نرم نموده بر قلب یخته ضرب کند که اثر آن در تمام جسم منتشر گردد بوقت خلو معده
برین شغل مواظبت کرده باشد به جهت قطع علائق ناسوتی این جوارش نهایت
مفیدست ـ

باب الحاء

حلوائی حدادی مثل شغل جاروب است و این شغل ان شمه والیتاده
دم میکند

هم میکنند و بوقت ضرب اثبات هم تن را بر قلب ریخته چنان بجنبد م بر قلب کند مثل ضرب
پتک بر آهن معلوم شود و شراره نور بآن ضرب از قلب عنصری در همه بدن منتشر شده حواس
بشری را بسوزد

باب الدال

دوای دفع بیماری و دردها این است یا احد راست یا صمد چپ
یا فرد در قلبها یا وتر بالای سر ضرب کند بعد نماز صبح یک تسبیح کرده باشد و در
نماز عصر و مغرب یک و چهلبار بفضله دافع امراضهاست۔

باب الذال

ذکر ملکوتی دوزانو بنشیند ضربی بزانو چپ یا بدیع و ضربی بزانو راست یا
باعث و ضربی به پهلو راست یا نور و ضربی به پهلو چپ یا شهید گویان بعده
دیگربار بر داشته یا الله گویان در خود ضرب کند

باب الراء

روغن ذکر روح که لطیفه است بطرف راست دوزانو بنشیند هو الاول [illegible] راست
هو الآخر به پهلوی چپ هو الظاهر درمیان دوزانو هو الباطن در
خود ضرب کند۔

باب السین

سفوف سہ پایہ که آن را ذکر ثلاثه هم گویند الله سمیع الله بصیر الله علیم
باید که جلسه مربعه با ذکر محمود و نصیر ادارد و دم را حبس کرده از زیر ناف تا بالا دماغ رساند

وازانجا الله سمیع بزبان خیال گویند و معنی آن بی سمیع تصور نمایند و باز بر دل الله بصیر
گویند و بی بصیر تصور نمایند و باز زیر ناف الله علیم گویند و بی نطق تصور نمایند و باز
از سر گیرد بام الدماغ الله علیم بر دل الله بصیر بر ناف الله سمیع بطور عروج
و نزول این هر سه اسم مبارک را گردش دهد و این شغل را دور قادری هم گویند

سکنجبین سلطان الاذکار این شغل را حبس نفس بطور آورد و بر دمی
سازد و بعضی صرف حبس دم نموده گوش که مکان جبروت است می باشند که
تا چه صدائی شنیده شود و بعضی دم حبس نموده هر دو انگشت سبابه را در سوراخ هر دو گوش
دهند و آوازی از آن که مثل آسیا یا مانند رعد بر میآید آن صوت را صوت الاحد
تصور دیده و جمله صوت را فروع آن صوت خیال داشته مستغرق آن شوند و بهتر آن
ست که تصور صدائی ها و هو و هی تصور کرده باشند صدائی سلطان الاذکار
سه قسم است اول اناهت یعنی همیشه بود حضرات صوفیه کرام این آواز را صدائی مطلق
و قدیم خوانند دوم اهنت و این آواز بمثابه که چیزی را بر چیزی زنند پیدا شود سیوم سید
که تبرک حروف الفاظ ظاهر شود و اهل اسلام این را صوت سرمد و اسم اعظم و جوگیان
بید مگیه میگویند سلطان الاذکار بطور جهر آنست که دو زانو نشسته ضرب
لفظ الله بر دل زنند و ضرب لفظ هو بفوق عرش زده و بر اصبع وله از ما انقطاع
دم بگویند در دماغ تصور آن دارد تا وقتیکه تواند و باز از سر بگیرد ازین شغل کشایش بسیار

خواهد شد دیگر سلطان الاذکار دم حبس نموده از دل لفظ الله یا حق هو بگویاند
هرگاه نفس تنگی کند گذاشته باز از سر نو شروع کند در طریق علیه چشتیه صابریه
این را سلطان الاذکار و ذکر قلب جاری میگویند

باب الصاد

ذکر صفای باطن که آنرا ذکر قربان هم میگویند در ستر خفی تصریح بیان نموده ام

باب الضاد

و فواد آن هم گفته شد از انجا باید دید

ضاد ضیای باطن تصور کرده هو است بالوان سرخ مثل چراغ در دل
صنوبری تصور نموده ضیاء آن در همه رگ و ریشه باطن رساند نفس ظلمانی را روشنی
خواهد داد از برائی همین مراقبه را ضیاء باطن میگویند و اکثر حضرات اباطهو مینامند۔

باب القاف

قلب سه ذکر جهر یا حسن میان دو زانو یا حسین بر ناف یا فاطمه
بر کتف راست یا علی بر کتف چپ و یا محمد علیه السلام در خود ضرب کند و
باز از سر گیرد اگر تواند بحبس دم باشاره سر بر محلها مذکوره ضرب داده بتصور بگویند و
بعضی مشائخ یا الله بطرف آسمان و اسم محمد علیه السلام بر سینه خود ضرب نموده
اند بطور دیگر بحبس دم یا حسن بر دل یا حسین بر روح یا فاطمه بمقام سری یا
علی بمحل خفی و یا محمد علیه السلام بمحل اخفی بمه تصور نور و فیض محل لطائف بخیال

می نموده باشد بلکه لباس هر یک حضرات را برنگ لطیفه که محل آنحضرت است مصبوغ نموده
تصور کنند اکثر حضرات ملحدریه را ازین شغل زیارت حضرات عظام نصیب گردید این
شغل را مراقبۂ پنج تنی میگویند

باب الکاف

کماد کثیر الاسرار اولاً بشریت خود را فانی بحق نموده خود را حق تصور کنند بلکه عین
داند بعده بباقی صفات خود را موصوف گرداند بدین طریق حقی که مالک الملک است
این چنین مالک الملکی که عالم الغیب والشهادت است عالمیکه قدیم است بذات وصفات
وقدیمیکه دائم حاضر وناظر است وشاهد ست وباز ازینجا ملاحظه کند شاهدیکه ناظر است
شاهدیکه حاضر است حاضری که قائم ست قائمیکه دائم است دائمیکه قدیم است
بذاته وصفاته عالم الغیب است از روی مراد علانیه مالک الملک حق ست چنانکه این
صفات برحق قدیم است همچنان برین سالک قدیم است زیرا که همان حق منزه
بصورت خلق شبه الحق المنزه هو المشبه باید دانست که دور این شغل کثیر الاسرار
از چهارده حروف تعداد شروع شده بنسبتی اسما صفاتی هر یک دوره منتهی شود ازین باعث
به چهارده دور گردید که هر یک از سی اسماست وحضرت نوشه حاجی گنج بخش قادری رحمة الله
علیه ازین شغل اشاره در رساله خود فرموده ٥ تینس کلمے اور چوده حروف
جوں سورج بهگلاوی برف چهارده حروف این است ش خ ن ك

ح ق

ح ق س ب ع ع ج س ب ب
حی قدیر سمیع بصیر علیم عزیز جبار سلام بدیع باقی

اسماء مبارک که پانزده اند و تکرار هر یک اسم جمله للّٰه ادّ سی مینوند اینست

حاظر ناظر شاهد قدوس ودود قیّوم ظاهر

باطن غفور رؤف نور هادی بدیع

باقی اوّل دوره از حرف س بدین طریق نمائید این شاهد است

بدینکلمه راست و پانزده کلمه منعکس است یعنی پانزده دوره بطور دوره

قادری و شغل ثلاثه شاهدیکه حاضر است حاضریکه ناظر است ناظریکه

شاهد است شاهدیکه قدّوس است قدّوسیکه ودود است ودودیکه

حیّ است حیّیکه قیّوم است قیّومیکه ظاهر است ظاهریکه باطن

است باطنیکه غفور است غفوریکه رؤف است رؤفیکه

نور است نوریکه هادی است هادیکه بدیع است بدیعیکه باقی

است باقی ادوار هارا بهمین طور خیال باید نمود ـ

کشف الروح یا احمد را حتا در راستا یا محمد را در چپا یا رسول الله

را بر دل ضرب کند ـ

دیگر یا احمد راستا یا محمد چپا و بردل یا مصطفیٰ ضرب کند بطور سه ضربی ـ

دیگر بطور شش ضربی یا احمد بطرف آسمان یا محمد بطرف زمین یا علی

یا علی رض بطرف شمال یا حسن رض بطرف جنوب یا حسین رض بطرف مشرق
یا فاطمه رض بطرف مغرب ضرب کند و وجود خود را که عالم صغیر است درین
شغل تسلی عالم کبیر در تصور دارد و در دل حب و تصور آنحضرات است
پنجتن با استیلاء و اشتیاق تمام دارد تا نورانیت حاصل آید و کشف
جمیع اعضاء و لطایف میسر گردد و همچنین شغل ملائکه مقربه بطور چهار
ضربی میرساند یا جبرائیل ع بر راست یا میکائیل ع در چپ یا اسرافیل ع در هردو
زانو یا عزرائیل ع بالای سر ضرب کند و همچنین شغل چهار ضربی اصحاب
کرام علیهم السلام بداند

باب المیم

مراقبه مدور این شغل را مدور ازین جهت گویند که در نور نقطه مدور
که در دل مدور است درخشنده محو میشوند طریقش آنست که
طالب را باید که بصورت اول دم را بطور معهود حبس نموده بام الدماغ رساند
و هم قلب را در آنجا برده در آن مقام نقطه درخشنده مثل آفتاب بصورت
طفل امرد صاحب جمال بر سریر زیبا تصور نماید و لو کان هیئته
کهیئة الناس و لکن لیس من الناس بل رایت ربی فی احسن صورة امرد
خیال سازد در رفته رفته آن صورة حقی حضرت رسالتمآب علیه الصلوة والسلام

در دیده نور

در دیده بصیرت نقش نمود ار شود سالک بمشاهده ذات خواهد رسید و بصورة
دیگر بانیطور کند که دم حبس کند و جلسه مربعه نشیند و خیال خود را بسمت
گوش نهان منتظر آواز انحدر بائید بود تا از برکت آن صوت سرمدی چراغی
در قلب مدور مثل آفتاب درخشنده پیدا میگردد آن نور را در هر چهار
قلب منبسط گرداند از قلب مدور آن نور را فرود هشته بر قلب
عنبرت که محلش درمیان هردو ابرو است و نزد بعضی درمیان هردو چشم
که آنرا ابن بنی گویند و بعده آن نور را بر دل صنوبری که محلش زیر پستان
چپ است رسانند پس از آن بر قلب نیلوفری که محل آن مقعد است
سیر دهد و هر چهار قلب را ازین نور روشن گرداند و از فرش تا عرش
همان نور ببیند بلکه زمین و آسمان را مستغرق آن نور ملاحظه کند
پس در آن نور صورت امرد صاحب جمال که مراد از حسن الهی آن تشبیهی
الهی جل علی سلطانه است پیدا گردد ان الله جمیل و یحب الجمال
داند و عین او تصور کند و در صورت اول و دوم آن صورت بر سیرة
را که تجلی ذات تشبیهی است باین صفات موصوف گرداند حی است
بحیات خود علیم است بعلم خود سمیع است بسمع خود شاهد است
بشهود خود مرید است باراده خود بصیر است به بصر خود قادر است

بقدرت خود کلیم است بکلام خود تا مرتبه صار العبد فانیاً والحق باقیاً
دریابد انیمراقبه ملّهور از حضرت خواجه فرد الحق والدّین حضرت خواجه فرید الدّین
گنجشکر قدس سرّه سینه بسینه وگوش بگوش بتلقین حضرات عظام تا اینجا
رسیده و حضرت خواجه گنجشکر چشتی رض در اواخر عمر مبارک خود اکثر باین اشتغال
شاغل بوده‌اند۔

معجون مبدو معاد این برای آن مبداء و معاد که از خاک شروع
نموده بذات حق که معاد هر اشیاء است میرسند شاغل این شغل را
باید که در گوشهٔ تاریک مربعه نشسته و یا دو زانو نشسته بحبس دم و یا
بی حبس باین شغل مشغول گردد نخست چشم بپوشد و تصور کند که همه عالم از
فرش تا عرش خاک است و رنگ زرد بخیال دارد و خود را بمکان ناسوت
و در مرتبه شریعت فهمد هرگاه مفهوم بعلوم گراید چشم بکشاید و همان ملاحظه
کند که قطعاً خاک است و باز چشم بند کند و همه اشیاء را از عرش تا فرش آب
داند و رنگ مثل ماهتاب تصور دارد و خود را بمکان ملکوت مرتبه طریقت
بفهمد هرگاه مفهوم بمعلوم گراید چشم بکشاید دیگر همه چیز را سراسر آب داند و اگر
آفتاب و ماهتاب است بعده باز چشم بند کند و همه عالم را هوا و رنگ
سبز تصور کند و خود را بمکان جبروت و مرتبه حقیقت داند و درین خیال

مستغرق گردد

مستغرق گردد که همه اشیا از چشم مرتفع گردد و صرف همان تصور باقی ماند
هر گاه مفهوم بمعلوم گراید چشم بکشاید همه عالم از حضور و غائب معدوم
داند و همه جا همان نور سبز هوا این خیال کند باز چشم به بندد و نگاه همه عالم
و ممکنات را تا تصور کند و رنگ سیاه درخشان داند و خود را امکان
لاهوت که نور رنگ سیاه است و مرتبه معرفت داند و همه عالم از تحت
و تا فوق العرش و مافیها جمله نار و برنگ سیاه تصور نماید و درین مراقبه خود را
غرق نماید هر گاه مفهوم بمعلوم گراید باز چشم کشاده مکرر همه عالم را نار و
برنگ سیاه داند و باز چشم بپوشد و خیال کند که اینهمه عالم نور است و باز
چشم کشاید و بداند که این همه چه سر است که در همه عالم ظهور کرده است
اینهمه ظهور را ذات و صفات حق داند همه رنگها برخیزد و یکتائی بر سالک
استیلا خواهد آورد و او را از خود فانی و بحق باقی داند و خود را در مرتبه بمکان
هاهوت تصور کند و باز چشم بپوشد و هر فرد را از افراد موجودات
ذات مطلق که مراد از هو است بفهمد و باز چشم بکشاید و به بیند اینهمه
عالم صورت یک ذات است که در عالم بیرنگی بوده و در رنگهای بوقلمون
و صورتهای گوناگون ظهور نموده درینوقت خود را در مقام یاهوت
تصور نماید و هر گاه درین مکان رسد باز از گره خاک تصور کنان تا

تا بذات حق رسد بطریقیکه بیان کرده شد مشغول شده ثم کذا ثم کذا
تا از صفات بشریت فانی شده بصفات حق موصوف شده
و تمامی حقایق ذات و صفات برو مکشوف شود و الله المستعان
علی ما تصفون

تمت

تمام شد کار من نظام نسخه شریفه قرآبادین چشتی بدخط خاک
تراب الاقدام حضرات پیران عظام علیهم الرضوان احقر العباد
قاسم علی چشتی النظامی بدری المحبوبی طالبی ساکن هرچوکی فقط

بیت

نوشته بماند سیاه بر سفید ❊ نویسنده را نیست فردا امید
هر که خواند دعا طمع دارم ❊ زانکه من بنده گنهگارم
من نوشتم هرچه دیدم در کتاب ❊ بیش زین و الله اعلم بالصواب

تحریر بتاریخ ۳ ماه محرم الحرام سنه ۱۳۰۳ هجری مقدس بیوم چهارشنبه بوقت عصر
تحریر یافت